

تبیین بی‌ثباتی خانواده با تکیه بر نظریه‌ی استاد مطهری^(ه)

حسین بستان*

چکیده

این مقاله از یک سو کوششی در جهت بازخوانی اندیشه‌ی استاد مطهری در موضوع خانواده است و از سوی دیگر، می‌کوشد یک الگوی نظریه‌پردازی اسلامی به منظور اسلامی کردن علوم اجتماعی ارائه دهد و به همین دلیل، رویکرد نظری بر آن حاکم است، هرچند نظریه‌ای که ارائه خواهد شد، با توجه به فرضیه‌های مختلفی که در چارچوب نظری آن لحاظ گردیده، زمینه‌ی پژوهش‌های تجربی گوناگونی را فراهم می‌سازد. بر اساس این نظریه، استحکام پیوند خانوادگی و در مقابل بی‌ثباتی آن، بیش از هر چیز ناشی از توجه یا بی‌توجهی به تفاوت‌های فطری زن و مرد است.

واژه‌های کلیدی: خانواده، بی‌ثباتی خانواده، نظریه‌های خانواده، مطهری

مقدمه

امروزه با گسترش بحران‌های روانی، اجتماعی و فرهنگی، شاهد اهمیت روزافزون نهاد خانواده در دو زمینه‌ی نظر و عمل هستیم. از سویی، نظریه‌پردازان دینی و اجتماعی بر کارکردهای سرنوشت‌ساز خانواده در زمینه‌ی ارضای نیازهای جنسی و عاطفی، حمایت و مراقبت، تربیت و انتقال فرهنگ، کنترل اجتماعی و حمایت اقتصادی تأکید دارند و از سوی دیگر، سیاست‌گذاران پس از مشاهده‌ی ناکارآمدی سیاست‌های بی‌اعتنا به نقش خانواده، در فرایند اصلاح اوضاع اجتماعی به سوی اتخاذ تدابیر خانواده‌محور تمایل دارند.

استاد مطهری یکی از اندیشمندان معاصر است که دیدگاه‌هایی ارزنده و بعضاً نوآوری‌های جالب و تأمل‌برانگیزی در باره‌ی نهاد خانواده ارائه نموده است که این دیدگاه‌ها پس از گذشت چند دهه همچنان تازه و روزآمد به نظر می‌آیند. از این رو، بر آن شدیم تا با تکیه بر آرای ایشان در موضوع خانواده به بررسی مسئله‌ی بی‌ثباتی خانواده پردازیم^۱ که از مباحث حیاتی جامعه‌ی معاصر و از دغدغه‌های صاحب‌نظران علوم اجتماعی است. بی‌ثباتی خانواده که در این مقاله به دنبال تبیین نظری عوامل آن هستیم، به وضعیتی اشاره دارد که در آن، پیوندهای خانوادگی به سستی گراییده و خانواده در معرض فروپاشی قرار می‌گیرد.

شایان ذکر است که استاد مطهری در صدد ارائه‌ی یک نظریه‌ی علمی به معنای متعارف نبوده، صرفاً مطالبی را به طور پراکنده در مباحث حقوق زن و برخی موضوع‌های مرتبط مطرح کرده است؛ بدین ترتیب، کوشش این مقاله در جهت بازخوانی آرای ایشان در موضوع خانواده است تا به یک مدل نظری علمی دست یابد و در نهایت، بی‌ثباتی خانواده در دوران معاصر را با تکیه بر این مدل بررسی نماید.

بنابراین، مقاله‌ی پیش رو دارای دو بخش اصلی خواهد بود:

۱. ارائه‌ی چارچوب نظری برگرفته از آثار استاد مطهری که اساساً در صدد بررسی عوامل ثبات و استحکام پیوند خانوادگی است.

۲. بررسی بی‌ثباتی خانواده که بیشتر جنبه‌ی تلفیقی دارد؛ یعنی از تلفیق نکات به دست آمده از نظریه‌ی استاد مطهری و یافته‌های تحقیقات جامعه‌شناختی به دست

1. Family instability

می‌آید. بدیهی است که با توجه به نسبت وجود و عدم بین ثبات خانواده (موضوع نظریه‌ی استاد مطهری) و بی‌ثباتی خانواده (موضوع اصلی این مقاله)، استفاده از نظریه‌ی استاد به عنوان چارچوب نظری بررسی بی‌ثباتی خانواده از نظر منطقی بدون اشکال است.

پیشینه‌ی پژوهش

در مورد موضوع عام مقاله‌ی حاضر؛ یعنی «بررسی بی‌ثباتی خانواده»، با ادبیات غنی و گسترده‌ای رو به رو هستیم که در چندین رشته‌ی علمی از جمله جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و معارف دینی، شرح و بسط یافته است. جامعه‌شناسان - که در بخش چارچوب نظری به برخی از مهم‌ترین نظریه‌های آنان اشاره خواهیم کرد - معمولاً به تأثیرات متقابل نهاد خانواده با دیگر نهادها و فرایندهای اجتماعی پرداخته، نقش آنها را در بی‌ثباتی پیوندهای خانوادگی بررسی می‌کنند. روان‌شناسان در مورد ویژگی‌های شخصیتی مؤثر بر ثبات یا سستی روابط بین اعضای خانواده تحقیق می‌کنند. رشته‌های علمی یاد شده، انبوهی از تحقیقات نظری و تجربی را در این زمینه در بر می‌گیرند. از سوی دیگر، در آثار عالمان دینی و اخلاقی مطالب پراکنده‌ی فراوانی وجود دارد که گرچه در آنها رویکرد هنجاری و دستوری غلبه دارد، اما دارای نکات سودمندی در باره‌ی به عوامل اخلاقی و رفتاری مؤثر بر کیفیت روابط خانوادگی هستند.

اما در باره موضوع خاص این مقاله؛ یعنی «تبیین بی‌ثباتی خانواده با تکیه بر نظریه‌ی استاد مطهری»، از آنجا که دیدگاه‌های استاد مطهری در موضوع خانواده در میان برخی مباحث دیگر به ویژه بحث حقوق زن منعکس گردیده است، پژوهشگرانی که به این موضوع پرداخته‌اند، معمولاً مسئله‌ی حقوق زن را موضوع تحقیق خود قرار داده‌اند. در نتیجه، در اندیشه‌ی استاد مطهری پیشینه‌ی تحقیقی مشخصی در موضوع خانواده یافت نشد، لذا در ارائه‌ی مباحث صرفاً بر مراجعه‌ی مستقیم به دیدگاه‌های استاد و واکاوی درونی آنها با نگاهی به نظریه‌های مطرح در علوم اجتماعی بسنده شد.

چارچوب نظری

تا پیش از دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی، کمتر نظریه‌ای در میان نظریه‌های جامعه‌شناسی خانواده یافت می‌شد که به طور خاص به این حوزه تعلق داشته باشد و خانواده را از آن حیث که خانواده است، تجزیه و تحلیل کند؛ زیرا این نظریه‌ها نوعاً یا نظریه‌هایی به عاریت گرفته شده از رشته‌های دیگر علوم انسانی مانند روان‌شناسی بودند که در تحلیل مباحث خانواده به کار گرفته می‌شدند و یا همچون کارکردگرایی تالکوت پارسونز^۱ و مبادله‌گرایی جورج هومنز^۲ نظریه‌هایی کلان با کاربردهای متنوع بودند که حوزه‌ی خانواده صرفاً یکی از حوزه‌های کاربرد آنها به شمار می‌رفت. از اواخر دهه‌ی ۶۰ شاهد پیدایش جریانی در جامعه‌شناسی خانواده هستیم که به دنبال ساختن نظریه‌هایی اختصاصی در باره‌ی خانواده است. پس از وقفه‌ای که در دهه‌ی ۸۰ به دلیل غلبه‌ی استقرارگرایی بر تحقیقات جامعه‌شناسی خانواده در جریان مزبور رخ داد، مجدداً از اوایل دهه‌ی ۹۰ گرایشی به سوی مطالعات نظری در میان جامعه‌شناسان خانواده مشاهده می‌شود (وایت، ۲۰۰۵، فصل ۲).

بی‌تردید نظریه‌های خانواده، به ویژه نظریه‌های جدیدی همچون نظریه‌ی توسعه‌ی خانوادگی^۳، نظریه‌ی دوره‌ی حیات خانوادگی^۴، نظریه‌ی انتقال نقش^۵، نظریه‌ی گزینش عاقلانه^۶ و نظریه‌ی گذار^۷ (همان، فصل ۶-۷) به پیشرفت‌های ارزشمندی در زمینه‌ی توضیح چگونگی فرایندها و کنش‌های متقابل خانوادگی دست یافته‌اند، اما به نظر می‌رسد که در پاسخ به پاره‌ای از پرسش‌های اساسی راجع به چرایی شکل‌گیری، استمرار و فروپاشی خانواده، موفقیت لازم را کسب نکرده‌اند که این امر در ضعف مبانی فلسفی و غلبه‌ی بینش تجربه‌گرایانه بر سنت علمی غرب ریشه دارد.

یکی از کاستی‌های جدی و مشترک نظریه‌های خانواده - که در واقع نظریه‌ی استاد مطهری به دنبال رفع آن است و بدین لحاظ باید به طور خاص بر آن تأکید شود - نادیده گرفتن اصل فطرت و نقش تفاوت‌های طبیعی زن و مرد در شکل‌گیری و استحکام روابط خانوادگی است. البته برخی استثناها در این زمینه وجود دارد. به طور

1. Talcott Parsons

3. Family development theory

5. Role transition theory

7. Transition theory

2. George Homans

4. Family life course theory

6. Rational choice theory

خاص، پارسونز در چارچوب نظری نظریه‌ی کارکردگرایی خود، موضوع تفاوت‌های زن و مرد را به نحوی گنجانده است. او به ویژگی‌های عاطفی زنان مانند مهربانی، جذابیت، خوش‌رویی، احساساتی بودن و فروتنی و ویژگی‌های مردانه مانند ریاست‌طلبی، خلاقیت و پرخاشگری به لحاظ کارکرد مثبتی که در حفظ ثبات و یکپارچگی خانواده و به تبع، در حفظ یکپارچگی اجتماعی دارند، توجه کرده است (هاروی و مک‌دونالد، ۱۹۹۳، ص ۱۹۷). پارسونز همچنین این نکته را مفروض می‌گیرد که تخصیص نقش‌های متفاوت به زن و شوهر دست‌کم تا حدی جنبه‌ی زیست‌شناختی دارد، چرا که زنان باردار می‌شوند و به فرزندان شیر می‌دهند و این واقعیت، آنان را برای پذیرش نقش‌های مرتبط با مراقبت و پرورش مستعد می‌سازد، اما مردان به سبب آزاد بودن از محدودیت‌های زیست‌شناختی، در نقش‌هایی تخصص می‌یابند که آنان را به خارج از منزل می‌کشاند (ناتیلا، ۱۹۹۶، ص ۲۶۷).^۱

به هر حال، آنچه در باره‌ی این نوشتار اهمیت دارد، این است که استاد مطهری با وجود بهره‌گیری از یافته‌های علمی مربوط به تفاوت‌های طبیعی زن و مرد و استناد فراوان به محققان و مورخان همچون ویل دورانت^۲، در بررسی مسائل خانواده از نظریه‌های رایج جامعه‌شناسی خانواده وام نگرفته، بلکه با ریختن یافته‌های علمی مزبور در چارچوب نظری دینی و فلسفی خود، نمونه‌ی بارزی از نظریه‌پردازی بومی را به نمایش گذاشته است. از این رو، این مقاله نیز بر پایه‌ی هیچ یک از چارچوب‌های نظری متداول در علوم اجتماعی نیست و هدف آن ارائه‌ی طرحی مستقل در موضوع بی‌ثباتی خانواده با تکیه بر نظریه‌ی استاد مطهری است که این طرح در چارچوب نظریه‌ی استاد مطهری در موضوع خانواده قابل فهم است.

بر اساس این نظریه که بر پایه‌ی اصل فطرت استوار است و یک نوع تبیین علی در اختیار می‌نهد، عوامل فطری و به طور خاص، ویژگی‌های طبیعی جسمی و روانی زن و مرد، در پیدایش و تداوم نهاد خانواده دارای نقش اصلی هستند که به همین مناسبت، به آن «نظریه‌ی فطرت» می‌گویند. گفتنی است که فطرت هر موجودی به معنای «نوع خاص آفرینش» آن موجود است و اطلاق صفت «فطری» بر ویژگی‌های طبیعی زن و

۱. برای توضیح بیشتر نظریه‌ی پارسونز، ر.ک: بستان، اسلام و جامعه‌شناسی خانواده، ص ۱۴۲-۱۴۳.

2. Will Durant

مرد به این دلیل است که این ویژگی‌ها در آفرینش خاص زن و مرد ریشه دارند. به هر حال، مفروضات اساسی این نظریه از این قرارند:

۱. زندگی خانوادگی بشر، صد در صد طبیعی است؛ یعنی انسان طبیعتاً منزلی آفریده شده است. فرضاً [اگر] در طبیعی بودن زندگی مدنی انسان تردید کنیم، در طبیعی بودن زندگی منزلی و خانوادگی او نمی‌توانیم تردید کنیم (مطهری، ۱۳۶۹، ص ۱۸۸). این پیش‌فرض، نظریه‌ی فطرت را مقابل آن دسته از نظریه‌های خانواده قرار می‌دهد که برای خانواده خاستگاه اجتماعی - تاریخی قائلند. روشن است که پیش‌فرض یاد شده ناظر به اصل تشکیل خانواده است و از این رو، هیچ منافاتی با تنوع شکلی تحقق خانواده در گستره‌ی جوامع و در پهنه‌ی تاریخ ندارد.

۲. بر خلاف اعتقاد اروپاییان که ماهیت زندگی خانوادگی را صرفاً شرکت سرمایه‌های انسانی و نوعی مالکیت و تصاحب طرفینی می‌دانند [و به تعبیر دیگر، ماهیت قراردادی برای آن قائلند]، ماهیت زندگی خانوادگی، یگانگی و وحدتی [طبیعی] بین زن و مرد است که در شکل تجاذب دو قطب مثبت و منفی پدید می‌آید (همان، ۱۳۷۸، ص ۳۳-۳۴).

۳. مجموعه‌ی گسترده‌ای از تفاوت‌های طبیعی جسمی و روحی بین دو جنس زن و مرد وجود دارد. این تفاوت‌ها بین زن و مرد تعادل و تناسب برقرار می‌کند، بدون آنکه بر حسب مفاهیم نقص و کمال تفسیر شوند (همان، ۱۳۶۹، ص ۱۹۹-۲۰۲).

۴. ویژگی‌های طبیعی متفاوت زن و مرد، مجموعه‌ای از حقوق طبیعی را برای آنان در پی دارد، زیرا هر استعداد طبیعی، مبنای یک حق طبیعی است (همان، ص ۱۸۰).

۵. تغییرات نهاد خانواده در دوران معاصر، جنبه‌ی جبری و اجتناب‌ناپذیر ندارد (همان، ص ۳۸) و به تعبیر دیگر، نباید بی‌ثباتی خانواده را پیامد قهری و ضروری صنعتی‌شدن جوامع تلقی کنیم.

نظریه‌ی فطرت با وجود درون‌مایه‌ی آشکار فلسفی و ارتباط تنگاتنگ و نظام‌مند با مبانی ارزشی و حقوقی، صرفاً در این سطوح فراتجربی باقی نمی‌ماند و با پیوند دادن آنها به مصداق‌ها و مکانیزم‌های عینی به سطح تجربی وارد می‌شود. این نظریه سه دسته از عوامل را در اتحاد و ثبات خانواده مؤثر می‌داند که این عوامل با تفکیک عوامل اولیه، ثانویه و عوامل پشتیبان بررسی می‌شوند.

عوامل اولیه‌ی اتحاد خانوادگی

بر اساس نظریه‌ی فطرت، تفاوت‌های جنسی طبیعی، نقش اصلی را در به هم پیوستگی و وحدت زن و مرد ایفا می‌کنند. این تفاوت‌ها که قالب‌ها یا جلوه‌هایی از نیازهای جنسی و عاطفی متقابل زن و مرد هستند، «عوامل اولیه‌ی» اتحاد خانوادگی به شمار می‌آیند و با مصداق‌ها یا معرف‌هایی از این دست شناسایی می‌شوند: گذشته از تفاوت قابلیت تولید مثل در مرد و زن، مرد درشت اندام‌تر و زن کوچک اندام‌تر است؛ مرد خشن‌تر و زن ظریف‌تر است، صدای مرد کلفت‌تر و خشن‌تر و صدای زن نازک‌تر و لطیف‌تر است (همان، ص ۲۰۵)؛ مرد بنده‌ی شهوت خویش و زن در بند محبت مرد است؛ مرد خواهان تصاحب شخص زن و زن خواهان تسلط بر مرد از راه تسخیر قلب اوست؛ زن از مرد شجاعت و دلیری می‌خواهد و مرد از زن زیبایی و دلبری را؛ شهوت مرد آغازگرانه و تهاجمی و شهوت زن انفعالی است (همان، ص ۲۰۷). زن بر خلاف مرد، پناه‌جوست نه جنگجو؛ در زن غریزه‌ی تحت حمایت واقع شدن وجود دارد. (همان، ۱۳۷۸، ص ۱۵۴) صفاتی مانند میل زنان به خودآرایی (همان، ۱۳۷۱، ص ۴۳۶) و همچنین غیرت در مردان و عفاف در زنان از پیامدهای همین تفاوت‌های طبیعی دو جنس به شمار می‌آیند (همان، ۱۳۷۸، ص ۱۷۹).

البته می‌دانیم که در دهه‌های اخیر بحث و جدل‌های فراوانی در موضوع تفاوت‌های طبیعی زن و مرد انجام شده که هنوز به نتیجه‌ی مشخص و مورد تفاهمی در مورد همه‌ی تفاوت‌های ادعایی نرسیده‌اند، ولی به رغم کوشش‌های بسیاری از محققان، به ویژه طرفداران اندیشه‌های فمینیستی، در جهت انجام تحقیقات دقیق و فارغ از سوگیری جنسیتی، امروزه وجود پاره‌ای تفاوت‌های ادراکی و عاطفی بین زن و مرد، علاوه بر تفاوت‌های زیست‌شناختی، عموماً پذیرفته شده است (بستان، ۱۳۸۷، ص ۱۱۸-۱۲۱).

به هر حال، استاد مطهری در توضیح نقش این عوامل اولیه در اتحاد خانوادگی می‌گوید: دستگاه عظیم خلقت برای اینکه به هدف خود برسد و نوع را حفظ کند، جهاز عظیم تولید نسل را به وجود آورده است؛ دائماً از کارخانه‌ی خود هم جنس نر به وجود می‌آورد و هم جنس ماده و در آنجا که بقا و دوام نسل به همکاری و تعاون دو جنس احتیاج دارد، مخصوصاً در نوع انسان، برای اینکه این دو را به کمک یکدیگر در این کار وادارد، طرح وحدت و اتحاد آنها را ریخته است...

آنها را طالب هم‌زیستی با یکدیگر قرار داده است و برای اینکه این طرح کاملاً عملی شود و جسم و جان آنها را بهتر به هم بپیوندد، تفاوت‌های عجیب جسمی و روحی در میان آنها قرار داده است و همین تفاوت‌هاست که آنها را بیشتر به یکدیگر جذب می‌کند و عاشق و خواهان یکدیگر قرار می‌دهد. اگر زن دارای جسم و جان و خلق و خوی مردانه بود، محال بود که بتواند مرد را به خدمت خود وادارد و مرد را شیفته‌ی وصال خود نماید و اگر مرد همان صفات جسمی و روانی زن را می‌داشت، ممکن نبود زن او را قهرمان زندگی خود حساب کند و عالی‌ترین هنر خود را تسخیر قلب او به حساب آورد (مطهری، ۱۳۶۹، ص ۲۱۰-۲۱۱).

در همین راستا، نقش غیرت در تقویت پیوند زن و شوهر مورد تأکید قرار می‌گیرد. غیرت نه از مقوله‌ی حسادت است و نه از خودپرستی ناشی می‌شود، بلکه به عنوان یک ویژگی طبیعی و فطری در مردان، با تأثیر دوجانبه‌ای که بر مرد و زن می‌گذارد، پیوند آنها را محکم‌تر می‌سازد؛ از یک سو، مرد را از رو آوردن به زنا و روابط نامشروع با زنان دیگر باز می‌دارد و از سوی دیگر، به عنوان یک سپر حفاظتی طبیعی، امنیت جنسی زن را افزایش می‌دهد (همان، ۱۳۷۱ / ۲، ص ۴۱۶-۴۱۷).

عوامل ثانویه‌ی اتحاد خانوادگی

مقصود از عوامل ثانویه‌ی اتحاد خانوادگی که به ویژه در تقویت و استمرار آن نقش دارند، رفتارهای ارادی، آگاهانه و نهادینه شده‌ای است که از سویی، ریشه در ویژگی‌های فطری زن و مرد یا همان عوامل اولیه دارند و از سوی دیگر، تحت تأثیر عوامل اجتماعی و فرهنگی‌اند. تقسیم کار جنسیتی در خانواده، سرپرستی مرد در خانواده و ترک روابط جنسی آزاد، مهم‌ترین عوامل ثانویه قلمداد می‌شوند. در ضمن، تأثیر عوامل ثانویه بر اتحاد خانوادگی از طریق دو مکانیزم مختلف صورت می‌گیرد: ۱. فراهم کردن زمینه‌ی ارضای نیازهای جنسی و عاطفی متقابل زن و مرد؛ ۲. تقویت و تشدید نیازهای جنسی، عاطفی و معیشتی متقابل زن و مرد.

توضیح آنکه تقسیم کار جنسیتی در خانواده (که ریشه در نقش‌های متفاوت زن و مرد در فرایند تولید مثل دارد) و مؤلفه‌های آن، یعنی اولویت یافتن وظایف مادری و

همسری برای زن و اختصاص وظیفه‌ی تأمین هزینه‌های زندگی به مرد، دارای چند کارکرد مهم است. نخست آنکه موجب تشدید نیاز معیشتی زن به مرد می‌گردد، زیرا اگر حتی زن بخواهد هزینه‌های مادی‌اش را خودش تأمین کند، قدرت رقابت با مرد را ندارد، چون به تعبیر استاد مطهری، توانایی کار و کوشش زن برای به دست آوردن ثروت از مرد کمتر است، اما فناپذیری ثروتش در امور تجملی و تفریحی به مراتب از مرد افزون‌تر است (همان، ۱۳۶۹، ص ۲۶۵). با این اوصاف، شکی نمی‌ماند که در فرض تقسیم کار جنسیتی، نیاز معیشتی زن به مرد دوچندان خواهد بود.

کارکرد دیگر تقسیم کار جنسیتی در خانواده آن است که باعث کاهش یا رفع فشارهای کار بیرون از منزل از دوش زن می‌گردد و برای وی این فرصت را فراهم می‌سازد که از یک سو، از طریق خودآرایی، نیاز خودش به جلب محبت مرد را ارضا کند و از سوی دیگر، در جهت ارضای نیازهای جنسی و عاطفی شوهرش موفقیت بیشتری کسب نماید. به گفته‌ی استاد:

باقی ماندن جمال و نشاط و غرور در زن، مستلزم آسایش بیشتر و تلاش کمتر و فراغ خاطر زیادتری است. اگر زن مجبور باشد مانند مرد دائماً در تلاش و کوشش و در حال دویدن و پول درآوردن باشد، غرورش در هم می‌شکند، چین‌ها و گره‌هایی که گرفتاری‌های مالی به چهره و ابروی مرد انداخته است، در چهره و ابروی او پیدا خواهد شد. مکرر شنیده شده است زنان غربی که بیچاره‌ها در کارگاه‌ها و کارخانه‌ها و اداره‌ها اجباراً در تلاش معاشند، آرزوی زندگی زن شرقی را دارند. بدیهی است زنی که آسایش خاطر ندارد، فرصتی نخواهد یافت که به خود برسد و مایه‌ی سرور و بهجت مرد نیز واقع شود ... مرد هم می‌خواهد کانون خانوادگی برای او کانون آسایش و رفع خستگی و فراموش‌خانه‌ی گرفتاری‌های بیرونی باشد. زنی قادر است کانون خانوادگی را محل آسایش و فراموش‌خانه‌ی گرفتاری‌ها قرار دهد که خود به اندازه‌ی مرد، خسته و کوفته‌ی کار بیرون نباشد (همان، ص ۲۶۶).

نقش سرپرستی مرد در خانواده نیز عامل ثانوی دیگری برای اتحاد خانوادگی است که با تفاوت‌های طبیعی زن و مرد، به ویژه میل مرد به تسلط ظاهری بر زن و میل زن به تسلیم‌شدن در برابر مرد و حمایت شدن از سوی او، انطباق دارد و در جهت ارضای این نیازهای عاطفی متقابل عمل می‌کند. به نظر استاد، زن بر طبق طبیعت خود آمریت

مرد را می‌پذیرد و مردی را که دارای صفت مردانگی و آمریت است، دوست می‌دارد؛ زن به استثنای مواردی که شخصیت او مورد تحقیر قرار گیرد، از این صفت مرد لذت می‌برد (همان، ۱۳۷۸، ص ۱۵۱).

خودداری از روابط جنسی در خارج از چارچوب ازدواج نیز عامل ثانوی دیگری است که از طریق تشدید نیازهای جنسی و عاطفی زن و مرد به یکدیگر، به افزایش میزان پیوستگی و اتحاد خانوادگی کمک می‌کند. به طور کلی، هر چه مردم جامعه‌ای به این خودداری پایبندتر باشند، پیوندهای خانوادگی در آن جامعه از استحکام بیشتری برخوردار خواهند بود و بر عکس، به میزانی که آزادی‌های جنسی در جامعه گسترش یابند، پیوندهای خانوادگی سست‌تر خواهند شد. استاد مطهری در توضیح نقش این عامل می‌گوید:

فلسفه‌ی پوشش و منع کامیابی جنسی از غیر همسر مشروع، از نظر اجتماع خانوادگی این است که همسر قانونی شخص از لحاظ روانی، عامل خوشبخت کردن او به شمار برود، در حالی که در سیستم آزادی کامیابی، همسر قانونی از لحاظ روانی یک نفر رقیب و مزاحم و زندانبان به شمار می‌رود و در نتیجه، کانون خانوادگی بر اساس دشمنی و نفرت پایه‌گذاری می‌شود... [سیستم روابط آزاد همچنین] موجب می‌شود که پسران تا جایی که ممکن است از ازدواج و تشکیل خانواده سر باز زنند و فقط هنگامی که نیروهای جوانی و شور و نشاط آنها رو به ضعف و سستی می‌نهد، اقدام به ازدواج کنند و در این موقع، زن را فقط برای فرزند زادن و احياناً برای خدمتکاری بخواهند (همان، ۱۳۷۱ / ۲، ص ۴۳۷-۴۳۸).

شایان ذکر است که بر خلاف دو عامل پیشین، یعنی تقسیم کار جنسیتی و سرپرستی مرد در خانواده، که ریشه‌های فطری نسبتاً روشنی دارند، این امر در مورد عامل اخیر از وضوح کمتری برخوردار است؛ زیرا نمی‌توان انکار کرد که در انسان‌ها گرایش غریزی و حیوانی به لذت جویی افسارگسیخته و بی‌حد و مرز وجود دارد. بنابراین، اگر خودداری انسان‌ها از روابط جنسی نامشروع در قالب حیا و عفت و جلوگیری آنها از روابط جنسی نامشروع در قالب غیرت را برخاسته از ریشه‌های طبیعی می‌دانیم، ناظر به گرایش‌های فطری و متعالی انسانی هستیم، نه گرایش‌های غریزی و حیوانی.

در هر صورت، همان گونه که استاد مطهری یادآور شده، تأثیرگذاری عوامل ثانویه را بیش از هر زمان دیگری در دوران بزرگسالی و سالمندی زن و شوهر می‌توان

مشاهده کرد، چرا که در این دوران یکی از نیرومندترین عوامل اولیه‌ی اتحاد خانوادگی، یعنی تمایلات جنسی، خاموش شده است و در عین حال، صفا و صمیمیت میان زن و شوهر آنان را سخت به یکدیگر پیوند می‌دهد. در حقیقت، همین عوامل ثانوی یاد شده به‌ویژه حمایت مالی مرد از زن و محدودکردن بهره‌گیری‌های جنسی به کانون خانوادگی است که موجب می‌شود در طول زمان و در اثر معاشرت دائم و اشتراک در سختی‌ها و خوشی‌ها و ناخوشی‌های زندگی و انطباق یافتن روحیه‌ی آنها با یکدیگر چنان صفا و صمیمیتی پدید آید (همان، ۱/ ۱۳۷۱، ص ۶۷۱).

عوامل پشتیبان

منظور از عوامل پشتیبان، عوامل انگیزشی یا بازدارنده‌ای است که خاستگاه طبیعی نداشته، بلکه جنبه‌ی تربیتی و محیطی دارند و در جهت تقویت پیوندهای خانوادگی عمل می‌کنند، گرچه برای ایفای هر چه بهتر این نقش باید با عوامل طبیعی اولیه و عوامل ثانویه هماهنگ باشند. آگاهی‌بخشی، تربیت اخلاقی، تدابیر حقوقی و کنترل اجتماعی از مهم‌ترین عوامل پشتیبان به شمار می‌روند که هر کدام شاخه‌های متعددی را در بر می‌گیرند.

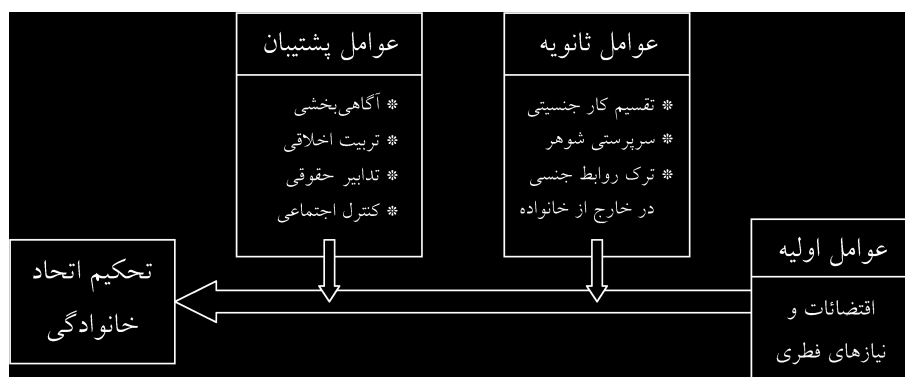
استاد مطهری در بعد آگاهی‌بخشی به چند مورد اشاره می‌کند: آموزش حقوق خانواده (همان، ۱۳۶۹، ص ۳۳۷)، آموزش تفاوت‌های طبیعی و آموزش مهارت‌های ارتباطی به همسران (همان، ۱۳۷۸، ص ۷۹). در بعد تربیت اخلاقی نیز نقش این عامل در اصلاح فرد، خانواده و جامعه در چارچوب اندیشه‌ی دینی به حدی روشن است که می‌توان آن را پیش‌فرض هر اندیشمند دینی تلقی کرد، هر چند به صراحت به آن اشاره نکرده باشد. با این وصف، برخی اشارات استاد مطهری به این عامل، از توجه وی به آن حکایت دارند (همان، ص ۷۸).

استاد در زمینه‌ی تدابیر حقوقی به یک عامل کلی اشاره می‌کند و آن انطباق نظام تشریع یا قانون‌گذاری با نظام تکوین است، به این معنا که هر چه این انطباق در قانون‌گذاری بیشتر و دقیق‌تر رعایت شود، پیوستگی و اتحاد خانوادگی بهتر تضمین می‌گردد. در واقع، بخش عمده‌ای از تلاش ایشان در مباحث زن و خانواده، جنبه‌ی

کلامی داشته و در جهت نشان دادن این انطباق در قوانین و احکام اسلامی است (همان، ۱۳۶۹، ص ۲۶). برای مثال، در اسلام تدابیری در جهت به تأخیر افتادن طلاق اتخاذ شده است، چرا که همین تأخیر چه بسا به تجدید نظر و انصراف زوجین از طلاق منجر شود (همان، ص ۳۳۰). اما منع قانونی طلاق و اجبار شوهر بر نگهداری زنی که مورد پسندش نیست، به دلیل مغایرت با طبیعت زندگی خانوادگی نمی‌تواند عامل مؤثری تلقی شود و به همین دلیل، اسلام بر خلاف مسیحیت سستی، چنین راهکاری را نپذیرفته است (همان، ص ۳۲۷). همچنین سرّ حکومت انتصابی مرد در خانواده [و به تعبیر صحیح‌تر، سرّ قوامیت و سرپرستی شوهر] و لزوم اطاعت زن از او، در این نیست که قانون قراردادی برای مردان امتیاز قائل شده است، بلکه در این است که همه‌ی اینها جنبه‌ی غریزی دارد و اگر خود طبیعت به درستی رهبری و هدایت شود، ضامن حسن اجرای آنهاست. (همان، ۱۳۷۸، ص ۱۵۳).

در نهایت، کنترل اجتماعی در قالب مداخله‌ی مثبت خویشاوندان، آشنایان، دوستان و همسایگان و همچنین دخالت نهادهای حکومتی برای جلوگیری از تجاوزها و خشونت‌های خانگی و به طور کلی، همه‌ی انواع و اشکال مداخله‌های نظارتی و کنترلی که اصل کلی امر به معروف و نهی از منکر در اسلام آنها را در بر می‌گیرد، می‌تواند در تحکیم پیوند زن و شوهر مؤثر باشد. استاد مطهری از این میان به موضوع مجازات‌های اجتماعی توجه داده است (همان، ص ۷۸).

بر پایه‌ی آنچه گذشت، می‌توان مدل تلفیقی زیر را برای نظریه‌ی فطرت ترسیم نمود، مدلی که مجموعه‌ای از عوامل خرد و کلان را در بر می‌گیرد:



تبیین بی‌ثباتی خانواده

بر اساس نظریه‌ی فطرت، در بررسی بی‌ثباتی خانواده در دوران معاصر باید مجموعه‌ای از عوامل خرد و کلان را در نظر گرفت. بیش از هر چیز باید بر نقش عوامل فطری تأکید کرد و ریشه‌ی بی‌ثباتی خانواده را در انحراف از خواهش‌های فطرت انسانی یا فطرت‌گریزی در سه سطح احساسات فردی (عوامل اولیه) کنش‌های فردی زن و شوهر (عوامل ثانویه) و برخی عوامل پشتیبان (آگاهی‌بخشی و حقوق) جستجو نمود. از این گذشته، وقوع اختلال در برخی دیگر از عوامل پشتیبان (تربیت اخلاقی و کنترل اجتماعی) نیز در بی‌ثباتی خانواده مؤثر بوده است. البته این عامل اخیر در گذشته نیز کم و بیش وجود داشته، اختصاص به زمان حاضر ندارد، هر چند برخی تغییرات در آن ایجاد شده است. اینک به توضیح محورهای یاد شده می‌پردازیم.

فطرت‌گریزی در سطح احساسات فردی از قابلیت و گستره‌ی وسیعی برخوردار نیست، زیرا ویژگی طبیعی و زیست‌شناختی تفاوت‌های زن و مرد، به آنها خصیلتی نسبتاً ثابت و تغییرناپذیر بخشیده است. با این وصف، طبیعی بودن این تفاوت‌ها لزوماً به معنای جبری بودن آنها نیست، لذا امکان از بین رفتن یا دست کم ناپدید شدن پاره‌ای از ویژگی‌های فطری و طبیعی در اثر مداخلات انسانی وجود دارد. برای مثال، صفاتی مانند غیرت در مردان و حیا و عفت در زنان با اینکه از ویژگی‌های فطری تلقی می‌شوند، ممکن است در اثر رفتارهای ناهمسو با خواهش‌ها فطری، این صفت‌ها به ضعف گراییده و سرانجام از بین بروند. به هر حال، شواهد موجود از وقوع تغییراتی در روحيات فطری زنان و مردان حکایت دارند که نمونه‌ی آن را در کاهش روحیه‌ی غیرت در مردان و حیا و عفت در زنان و افزایش نسبی مردان زن‌صفت و زنان مردصفت مشاهده می‌کنیم.

فرایند فطرت‌گریزی، عوامل ثانویه‌ی اتحاد خانوادگی را نیز دستخوش تغییر کرده است. در مورد تقسیم کار جنسیتی، در بسیاری از جوامع شاهد کم‌رنگ شدن تفاوت وظایف و نقش‌های زن و شوهر هستیم. مطالعات یونگ^۱ و ویلموت^۲ در دهه‌ی ۱۹۶۰

1. M. Young

2. P. Willmott

در مورد اشتغال فزاینده‌ی زنان در خارج از منزل و مشارکت بیش از پیش مردان در کارهای خانگی، آنان را به این نتیجه رساند که «خانواده‌ی بریتانیایی به گونه‌ی فزاینده‌ای دارد متقارن می‌شود؛ یعنی نقش‌های شوهران و زنان شبیه‌تر می‌شوند و سرانجام یکسان خواهند شد» (ابوت و والاس، ۱۳۷۶، ص ۱۵۶-۱۵۷). این روند کم و بیش در جامعه‌ی ایران نیز به چشم می‌خورد.

در مورد تغییر نقش سرپرستی مرد در خانواده نیز شاهد روند مشابهی هستیم که از جوامع غربی آغاز شده و به تدریج به دیگر جوامع نیز گسترش یافته است. بر اساس تحقیقی که در سال ۱۹۶۲ بر روی مجموعه‌ای از زنان آمریکایی صورت گرفت، تنها ۳۳٪ از پاسخ‌دهندگان، این گزاره را که «بیشتر تصمیم‌های مهم در زندگی خانوادگی باید به وسیله‌ی مرد خانه گرفته شود» رد کردند، اما در سال ۱۹۸۰، ۷۱٪ از همان نمونه‌ی آماری، گزاره‌ی یاد شده را مردود اعلام کردند (شافر، ۱۹۸۹، ص ۳۲۴). همچنین در تحقیق دیگری در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ از بیش از ۳۰۰۰ زوج آمریکایی، در مورد موازنه‌ی قدرت در زندگی خانوادگی آنان سؤال شد. ۶۴٪ موازنه‌ی قدرت در زندگی زناشویی خود را برابر و یکسان دانستند و در حدود ۹٪ زن را مسلط دانستند. فقط ۲۷٪ باقی‌مانده اظهار داشتند که شوهر از قدرت بیشتری برخوردار است (تایلور و همکاران، ۲۰۰۰، ص ۲۷۴). در ایران نیز در سال ۱۳۵۲، میزان تصمیمات خانوادگی که توسط پدران ایرانی گرفته می‌شد، در خانواده‌های روستایی ۸۰٪ و در خانواده‌های شهری ۶۲٪ بود، در حالی که در سال ۱۳۷۴، فقط ۳۵/۵٪ از کل پاسخگویان اظهار داشتند که تصمیم‌گیرنده‌ی اصلی در خانواده‌ی آنها پدر خانواده است (محسنی و پور رضا، ۱۳۸۲، ص ۸۹-۹۱).

گسترش روابط جنسی در خارج از چارچوب ازدواج نیز نمود دیگری از فطرت‌گریزی در دوران معاصر است. در اینجا نیازی به ذکر آمارهای مربوط به پدیده‌ی بی‌بندوباری جنسی در غرب نیست و فقط به یادآوری این نکته بسنده می‌شود که پدیده‌ی مزبور، از طریق کاهش نیاز جنسی و عاطفی زن و شوهر به یکدیگر به ثبات خانواده لطمه زده است. محققان غربی نیز به این مطلب اعتراف دارند که در اوضاع و شرایطی که افراد جامعه به خانواده به عنوان مکان انحصاری ارضای نیازهای جنسی

نمی‌نگرند، میزان تعهد عمومی نسبت به حفظ این نهاد اجتماعی به شدت کاهش یافته است (هلر، ۱۳۷۸، ص ۵۸). پدیده‌ی بی‌بندوباری جنسی از جنبه‌ی دیگری هم به بی‌ثباتی خانواده کمک کرده و آن تأثیری است که بر افزایش بی‌اعتمادی متقابل همسران و کاهش صمیمیت بین آنان به جا گذاشته است. استاد مطهری در توضیح این جنبه‌ی اخیر می‌گوید:

زندگی اروپایی به نحوی است که مرد و زن نمی‌توانند با سوابقی که قبل از ازدواج از حال یکدیگر مطلعند و با لغزش‌هایی که خواهی نخواهی در خلال ایام همسری از یکدیگر دیده‌اند، صد درصد با یکدیگر صمیمی بوده باشند؛ مخصوصاً مرد که طبیعتاً او را حافظ و نگهبان پاک‌ی نسل خود قرار داده است، نمی‌تواند نسبت به زنی که به پاک‌ی او ایمان ندارد صمیمی بوده باشد (مطهری، ۱۳۷۸، ص ۴۴).

سرانجام، عوامل پشتیبان اتحاد خانوادگی نیز از جنبه‌های مختلف تضعیف گردیده‌اند که در بررسی برخی از این جنبه‌ها باز می‌توان از مفهوم فطرت‌گریزی استفاده کرد. به طور خاص، در بعد آگاهی‌بخشی باید نقش فلسفه‌های جدید انحرافی را گوشزد نمود. استاد مطهری یکی از عوامل اساسی بی‌ثباتی پیوندهای خانوادگی را افکار مخرب و بی‌اساس برخی فیلسوفان می‌داند که به عمق فلسفه‌ی زندگی خانوادگی پی نبرده و آن را تنها از دریچه‌ی اقدام دو نفر به تأسیس یک شرکت در زندگی، برای تمتع بیشتر یافتن از مواهب و لذات زندگی دیده‌اند (همان، ص ۳۲).

در همین ارتباط می‌توان به برخی مکاتب فلسفی و روان‌شناختی انسان‌گرا از جمله نظریه‌های فروم،^۱ مازلو^۲ و راجرز^۳ اشاره کرد که بر ارزش‌هایی مانند استقلال، عدم وابستگی، رشد و خلاقیت و به طور کلی بر فردگرایی و خودشکوفایی تأکید داشتند. این نظریه‌ها به تدریج بر نظریه‌های پیشین از قبیل نظریه‌ی آدلر^۴ که انطباق را راه حل مشکلات فردی می‌دانستند، غلبه یافته و به این ترتیب، نقش قابل توجهی را در تغییر ارزش‌ها و نگرش‌های راجع به خانواده، ایفا کردند (میتز و کلوگ، ۱۹۹۱، ص ۱۱۰)؛ زیرا با توجه به

1. Erich Fromm
2. Abraham Maslow
3. Carl Rogers
4. Alfred Adler

فراهم شدن امکانات پیشرفت و ارتقای فردی در زمینه‌های مختلف آموزشی برای زنان امروزی، بسیاری از آنان از پذیرش نقش‌های مادری و همسری به عنوان مهم‌ترین وظیفه‌ی زندگی خود ابا دارند و خودشکوفایی و موفقیت خود را در کسب امتیازهای فردی و اجتماعی و اغلب با پیروی از الگوهای مردانه‌ی موفقیت و پیشرفت، جستجو می‌کنند.

از سوی دیگر، فمینیست‌های افراطی نیز آتش‌بیاران معرکه شده و اندیشه‌های ویرانگر خود را بر ضد خانواده گسترش داده‌اند. اتکینسون^۱ یکی از فعالان فمینیسم، ازدواج را بردگی، تجاوز قانونی و کار بدون دستمزد نامید (همان، ص ۱۱۱) و اوکلی^۲ از ضرورت از بین رفتن خانواده، سخن گفت. وی با یادآوری سخن لنین که گفته بود: «زمانی که نیمی از جمعیت در آشپزخانه اسیرند، هیچ ملتی نمی‌تواند آزاد باشد»، راه آزادی زنان خانه‌دار را در این سه دستورالعمل خلاصه می‌کند: ۱. نقش زن خانه‌دار باید از بین برود؛ ۲. خانواده باید از بین برود؛ ۳. نقش‌های جنسیتی به طور کلی باید از بین بروند (اوکلی، ۱۹۷۶، ص ۲۲۲). به گفته‌ی وی:

تنها موهبت خانواده برای زنان، کارآموزی مستقیم در نقش زن خانه‌دار است. به این دلیل، منسوخ شدن این نقش، مستلزم منسوخ شدن خانواده و جایگزین شدن مناسباتی بازتر و انعطاف‌پذیرتر است: نه مرد معیل، زن خانه‌دار و کودکان وابسته، بلکه افرادی که در یک رابطه‌ی صمیمی اختیاری در کنار هم و در فضایی زندگی می‌کنند که به هر یک از آنها اجازه می‌دهد، سرنوشت جداگانه‌ی خود را دریابد (همان، ص ۲۳۶).

یک بعد دیگر فلسفه‌های انحرافی ضد خانواده را می‌توان در نظریه‌های مدافع لذت‌گرایی ملاحظه کرد. به طور مثال، هربرت مارکوزه^۳ یکی از کسانی است که کوشیده‌اند بینش‌های روان‌کاوانه‌ی فروید را به نقدی بر محدودیت‌های جامعه‌ی لیبرال مبدل سازند. وی پیش از آنکه به سرکوب سیاسی و اقتصادی توجه داشته باشد، به آنچه در نظرش سرکوب روان‌شناختی نیازهای غریزی فرد تلقی می‌شود، توجه دارد و هدف تغییر اجتماعی را آزادسازی ارضای نیازهای غریزی انسان - به طور خاص شهوت - می‌داند (مینتز و کلوگ، ۱۹۹۱، ص ۱۱۰).

1. Ti-Grace Atkinson
2. Ann Oakley
3. Herbert Marcuse

در همین راستا، می‌توان جریان پر دامنه‌ای را یادآور شد که می‌کوشد با استناد به برخی تحقیقات علمی یا شبه علمی دهه‌های اخیر، به ویژه بررسی‌های روان‌شناختی و مردم‌شناختی، تفاوت‌های جنسی طبیعی را انکار یا کم‌رنگ نماید. یکی از تحقیقاتی که زیاد به آن ارجاع داده می‌شود، تحقیق ساندرام^۱ در زمینه‌ی روان‌شناسی است که کوشیده این مطلب را نشان دهد که هر دو دسته از ویژگی‌های موسوم به مردانه و زنانه، به درجات متفاوت هم در مردان و هم در زنان وجود دارند؛ هر مردی یک بعد زنانه و هر زنی یک بعد مردانه دارد و انسان متعادل، انسان دوجنسیتی^۲ است (توحیدی، ۱۳۷۶، ص ۲۰). همچنین فراوانی استناد به تحقیق مردم‌شناختی مارگارت مید^۳ در خور توجه است. وی در این تحقیق، ابعاد زیست‌شناختی و ویژگی‌های فرهنگی راجع به خلق و خوی مردان و زنان را در سه اجتماع قبیله‌ای در گینه‌ی نو - آراپش، مندوگمر و چامبولی - بررسی کرد و نتیجه گرفت که خلق و خوی متفاوت مردانه و زنانه خصلت جهانی ندارد و تابع شرایط فرهنگی است (کامیر و همکاران، ۱۹۸۹، ص ۳۳۱).

در بعد حقوق نیز فطرت‌گریزی در شکل تلاش در جهت گسترش حقوق یکسان برای زن و مرد نمود یافته است که نسخه‌ی جهانی آن در «کنوانسیون محو کلیه‌ی اشکال تبعیض علیه زنان»^۴ بروز یافت. بی‌شک، این عامل نیز که کوشش‌های پیگیر طرفداران حقوق زن، به ویژه فمینیست‌های لیبرال سهم عمده‌ای را در آن ایفا کرده است، نقش برجسته‌ای در بی‌ثباتی خانواده داشته، همان گونه که استاد مطهری (۱۳۶۹، ص ۳۸) نیز به این نکته اشاره کرده است.

در نهایت باید وقوع اختلال در دو عامل پشتیبان دیگر، یعنی تربیت اخلاقی و کنترل اجتماعی و نقش آن را در بی‌ثباتی خانواده یادآور شد. البته همچنان که قبلاً اشاره کردیم، این عامل همواره در بی‌ثباتی خانواده مؤثر بوده و اختصاص به زمان حاضر ندارد، با این وصف می‌توان برخی تغییرات را در آن مشاهده کرد، از جمله کاهش میزان نظارت خویشاوندان در نتیجه‌ی تغییر ساختار خانواده از گسترده به هسته‌ای و همچنین تغییراتی که در زمینه‌ی نگرش‌های اخلاقی در نتیجه‌ی پدیده‌ی عرفی شدن رخ داده است.

1. Sandra Bem

2. Androgynous

3. Margaret Mead

4. Convention on Elimination of All forms of Discrimination Against Women (1979).

تا اینجا گزاره‌ها یا فرضیه‌های اصلی نظریه‌ی فطرت‌گریزی و ارتباط منطقی میان آنها توضیح داده شد. اما بدون شک، افزون بر عوامل سه‌گانه‌ی یاد شده، مجموعه‌ای از سازوکارها نیز حضور داشته‌اند که نقش عوامل میانجی را بین عوامل اصلی و بین بی‌ثباتی خانواده ایفا کرده‌اند و بدون در نظر گرفتن آنها نمی‌توان مدل نظری را مدل کاملی قلمداد کرد. در میان این عوامل میانجی که فراوان و متنوعند، شاید نتوان عاملی را یافت که به اندازه‌ی وسایل ارتباط جمعی، مهم و تأثیرگذار بوده باشد، چرا که بخش عمده‌ی انتقال دانش‌ها، ارزش‌ها و مهارت‌ها در دوران جدید از طریق همین وسایل به ویژه فیلم‌ها، وسایل الکترونیکی، کتاب‌ها و مجلات صورت می‌گیرد.

استاد مطهری به یک جنبه از تأثیرگذاری این وسایل ارتباطی در مسئله‌ی بی‌ثباتی خانواده اشاره کرده است و آن نقش بسیار مهم آنها در ترویج فساد و بی‌بندوباری جنسی است (همان، ص ۲۹۴). یک جنبه‌ی مهم دیگر، نقش این وسایل در کم‌رنگ نمودن تفاوت‌های طبیعی زن و مرد و بی‌اعتبار کردن یا ناکارآمد نشان دادن تفکیک جنسیتی نقش‌هاست. یکی از نویسندگان غربی در تحلیل محتوای فیلم‌های سینمایی و تلویزیونی می‌گوید:

پدر احساساتی و مادرصفت و مادر شاغل به صورت مضامین شناخته شده و رایج فیلم‌های سینمایی و تلویزیونی درآمده‌اند. یکی از نتایج ذهنی مشاهده‌ی این فیلم‌ها آن است که هنرپیشه‌هایی که نقش‌های غیر سنتی پدر و مادر را به نمایش می‌گذارند، معمولاً پدر یا مادری مجرد هستند. اگر مادری شاغل است، به دلیل آن است که مردی از وی حمایت نمی‌کند و اگر مردی به بچه‌داری می‌پردازد، معمولاً به سبب آن است که کودک مادر ندارد. بسیاری از این گونه فیلم‌ها که مرد و زن را در نقش‌های سنتی نشان می‌دهند، نیز آن دو را در حال نزاع و درگیری تصویر می‌کنند که این نمود دیگری از جنگ بین دو جنس است. در نتیجه، پیامی که از مشاهده‌ی این فیلم‌ها به بینندگان القا می‌شود، عدم امکان هم‌زیستی پدران و مادران است (آلیور، ۱۹۹۷، ص ۱۸۶).

به این ترتیب، می‌توانیم ادعا کنیم که در باره‌ی بی‌ثباتی خانواده به نظریه‌ای دست یافته‌ایم که از ویژگی‌های استاندارد نظریه‌های علمی از جمله تبیین‌کنندگی و قابلیت پیش‌بینی برخوردار است؛ چرا که نظریه‌ی علمی بر اساس یکی از تعاریف مختلف آن، متشکل از مجموعه‌ای از گزاره‌هاست که با یکدیگر ارتباط منطقی دارند و می‌توانند

بخشی از واقعیت را تبیین کنند (رفیع پور، ۱۳۶۰، ص ۹۵) و بر اساس تعریفی دیگر، نظریه به یک رشته قضایای مرتبطی اطلاق می‌شود که زمینه را برای تنظیم دانش و تبیین و پیش‌بینی زندگی اجتماعی و ایجاد فرضیه‌های تحقیقی نوین فراهم می‌سازند (ریتزر، ۱۳۸۵، ص ۴).

آری، بنا بر اصطلاح برخی از روش‌شناسان که وجه تمایز نظریه از مدل نظری را لزوم تأیید تجربی نظریه می‌دانند، بهتر است که در اینجا به جای استفاده از مفهوم نظریه از مفهوم مدل نظری استفاده شود، زیرا بر اساس این اصطلاح، مدل نظری عبارت است از: «مفهوم‌سازی در باره‌ی گروهی از پدیده‌ها که بر اساس منطق بنیادینی برساخته می‌شود و قصد نهایی این است که مفاهیم، روابط و گزاره‌ها مجهز به سیستمی صوری شوند که اگر معتبر باشد به یک نظریه بدل می‌شود» (بلیکی، ۱۳۸۴، ص ۲۲۱). بنابراین، دست‌کم می‌توان دستاورد این مقاله را ترسیم مدلی نظری در باره‌ی بی‌ثباتی خانواده دانست که در صورت کسب تأیید تجربی به یک نظریه تبدیل خواهد شد.

نتیجه‌گیری

این مقاله کوششی بود در جهت بازخوانی و تدوین نظریه‌ی استاد مطهری در موضوع خانواده و سپس بررسی پدیده‌ی بی‌ثباتی خانواده در دوران معاصر با تکیه بر نظریه‌ی یاد شده. بر اساس این بررسی، مجموعه‌ای از عوامل خرد و کلان در گسترش این پدیده دخالت دارند، اما نقش اصلی در این زمینه بر عهده‌ی عوامل فردی و به طور خاص، ویژگی‌های فطری و طبیعی زن و مرد است.

این نکته به ضمیمه‌ی مبنای اراده‌گرایانه‌ی استاد مطهری به عنوان یک فیلسوف مسلمان، این نتیجه را در پی دارد که دیدگاه جبرگرایانه‌ی بسیاری از جامعه‌شناسان غربی در باره‌ی بی‌ثباتی و فروپاشی نهاد خانواده، مردود اعلام شود. به اعتقاد وی، هر چند زندگی صنعتی و پیشرفت علم و تمدن و پیامدهای آن از قبیل آزادی زنان، خواه و ناخواه بر روی روابط خانوادگی اثر گذاشته و می‌گذارد، ولی این به معنای پذیرش جبر تاریخ نیست و از این رو، برای مردم مسلمان مشرق‌زمین هیچ ضرورت

اجتناب‌ناپذیری نیست که از هر راهی بروند که غربی‌ها رفته‌اند و در هر منجلابی فرو بروند که آنها فرو رفته‌اند (مطهری، ۱۳۶۹، ص ۳۸).

از آنجا که هدف این مقاله، ارائه‌ی الگویی مقدماتی و متواضعانه از نظریه‌پردازی اسلامی به عنوان یکی از مراحل اصلی اسلامی کردن علوم اجتماعی بود، رویکرد نظری بر آن غلبه داشت. از این رو، تکمیل این پروژه به انجام پژوهش‌های تجربی نیاز دارد که برای این منظور، فرضیه‌های قابل استخراج از این نظریه باید به محک آزمون تجربی گذاشته شوند. برای مثال، بررسی ارتباط میان بی‌ثباتی خانواده و متغیرهایی همچون تشابه نقش‌های زن و مرد، ضعف اقتدار پدر در خانه، آزادی جنسی، آشنایی با فلسفه‌های انحرافی و ضعف کنترل اجتماعی می‌تواند موضوع پژوهش‌های تجربی کمی و کیفی قرار گیرد.

در هر حال، روشن است که این نظریه، جهت‌گیری‌های عملی خاصی را در زمینه‌های گوناگون آموزشی، تربیتی، اخلاقی، حقوقی و اجتماعی می‌طلبد، اما در یک جمله می‌توان این رهنمود کلی را از آن گرفت که «اگر جامعه بخواهد پیوندهای زناشویی استحکام پیدا کند، چاره‌ای ندارد جز اینکه از همان راهی برود که قرآن رفته است؛ یعنی قوانین فطرت را رعایت کند» (همان، ص ۲۴۴).

در واقع، علت اصلی استمرار روند بی‌ثباتی و فروپاشی خانواده‌ها و ناکارآمدی سایر راهکارهایی که برای تقویت اتحاد خانوادگی ارائه شده و می‌شود، در همین نکته نهفته است که ناسازگاری پاره‌ای از دستاوردهای زندگی مدرن با ویژگی‌های فطری و طبیعی زن و مرد را درک نکرده‌اند و طبعاً راه‌حلی برای این تناقض ارائه نداده‌اند. حتی در جامعه‌ی ما که بسیاری از اندیشمندان و سیاست‌پردازان اجتماعی بر تحکیم خانواده به عنوان یک ارزش دینی و فرهنگی تأکید دارند و از روند رو به رشد بی‌ثباتی خانواده شکوه سر می‌دهند، با وجود چاره‌اندیشی‌هایی که در این باره می‌شود، هیچ نشانه‌ای از حل این مشکل یا دست‌کم بهبود نسبی اوضاع مشاهده نمی‌شود و این نیست مگر به دلیل این پیش‌فرض تصریح و توجیه نشده که می‌توان بدون در نظر گرفتن شرایط و ضرورت‌های تفاوت‌های فطری زن و مرد در مسائلی مانند تقسیم کار و ساختار مدیریتی در خانواده و حضور گسترده‌ی زنان در جامعه، راهکارهای مؤثری برای تحکیم خانواده ارائه داد.

فهرست منابع

۱. ابوت، پاملا و کلر والاس، (۱۳۷۶)، *درآمدی بر جامعه‌شناسی نگرش‌های فمینیستی*، ترجمه مریم خراسانی و حمید احمدی، تهران: دنیای مادر.
۲. بستان، حسین، (۱۳۸۷)، *اسلام و جامعه‌شناسی خانواده*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۳. بلیکی، نورمن، (۱۳۸۴)، *طراحی پژوهش‌های اجتماعی*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.
۴. توحیدی، نیره، (۱۳۷۶)، «آیا زن و مرد دو جنس مخالف هستند؟»، *زنان*، سال ششم، اردیبهشت، ش ۳۴.
۵. رفیع پور، فرامرز، (۱۳۶۰)، *کند و کاوها و پنداشته‌ها*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۶. ریتزر، جورج، (۱۳۸۵)، *نظریه‌ی جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
۷. محسنی، منوچهر و ابوالقاسم پور رضا، (۱۳۸۲)، *ازدواج و خانواده در ایران*، تهران: آرون.
۸. مطهری، مرتضی، (۱۳۶۹)، *نظام حقوق زن در اسلام*، تهران و قم: صدرا.
۹. مطهری، مرتضی، (۱ / ۱۳۷۱)، «اخلاق جنسی در اسلام و جهان غرب»، *مجموعه‌ی آثار*، ج ۱۹، تهران و قم: صدرا.
۱۰. مطهری، مرتضی، (۲ / ۱۳۷۱)، «مسئله‌ی حجاب»، *مجموعه‌ی آثار*، ج ۱۹، تهران و قم: صدرا.
۱۱. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۸)، *یادداشت‌های استاد مطهری*، تهران: صدرا.
۱۲. هلر، اگنس، (۱۳۷۸)، «*زنان، جامعه‌ی مدنی و دولت*»، ترجمه سحر سجادی، جنس دوم (ج ۳)، به کوشش نوشین احمدی خراسانی، تهران: نشر توسعه.
13. Harvey, Lee and Morag MacDonald, (1993), *Doing Sociology*, London, The MacMillan Press LTD.

14. Kammeyer, K. C. W.; G. Ritzer, Norman R. Yetman, (1989), *Sociology*, Boston and London, Allyn & Bacon.
15. Knuttila, Murray, (1996), *Introducing Sociology: A Critical Perspective*, Toronto, New York, Oxford, Oxford University Press.
16. Mintz, Steven and Susan Kellogg, (1991), "Coming Apart: Radical Departures Since 1960" in John N. Edwards and David H. Demo (eds.) *Marriage and Family in Transition*, Boston and London, Allyn and Bacon.
17. Oakley, Ann, (1976), *Woman's work: The Housewife, Past and Present*, New York, Vintage Books.
18. Oliver, Kelly, (1997), *Family Values*, New York and London, Routledge.
19. Schaefer, Richard, (1989), *Sociology*, New York, McGraw-Hill Book Company.
20. Taylor, S. E.; L. A. Peplau, D. O. Sears, (2000), *Social Psychology*, New Jersey, Prentice Hall Inc.
21. White, James M., (2005), *Advancing Family Theories*, Thousand Oaks and London, Sage Publications.